

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**



## پیغام عشق

قسمت هزار و صد و هفتاد و ششم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۲ گنج حضور، بخش سوم

چون به بستانِ رسی زیبا و خوش  
بعد از آن دامنِ خَلقان گیر و کش

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۶

هرگاه با فضاگشایی به بوستانِ زیبای حضور رسیدی و درحالی که به خدا زنده هستی، شادی و آرامش بی سبب را تجربه کردی، آن وقت دامنِ مردم را هم بکش و مانند مولانا آن‌ها را به بهشت فضای گشوده شده دعوت کن.

ای مُقیمِ حبسِ چار و پنج و شش  
نغزجایی، دیگران را هم بکش

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۷

[مولانا با کنایه خطاب به انسانی که من ذهنی دارد، می گوید:] ای کسی که در حبس محدودیت ذهنت هستی و هنوز در بند چهار بعد، پنج حس و شش جهت جغرافیایی جهان مادی اسیری، عجب جایگاه خوبی داری دیگران را هم به آن جا ببر. [اگر شما در من ذهنی به سر می برید و وضعیت بدی دارید، فقط روی خودتان کار کنید و هیچ کس را نصیحت نکنید.]

آشنایی گیر شب‌ها تا به روز  
با چنین استاره‌های دیوسوز

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰

شب تا صبح ابیات مولانا را بخوان چرا که اگر مرتب این ابیات را تکرار کنی، خواهی دید که همچون ستاره‌های دیوسوزی در آسمان درون شما می‌درخشند و آثار منفی دیو من‌ذهنی را خنثی می‌کنند. آن‌ها از شما در مقابل شیطان و عواملش که سعی در بسته شدن فضای درون و نگه داشتن شما در ذهن دارند، محافظت کرده و با باز کردن فضای درون شما تأثیر مزاحمت آنان را خنثی می‌کنند.

هر یکی در دفع دیو بدگمان  
هست نفت اندازِ قلعه آسمان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۱

نفت اندازنده: کسی که آتش می بارد.

نقش هر یک از این ابیات در دفع دیو بدگمان من ذهنی بدین صورت است که گویی بر سر تمام من های ذهنی و عوامل شیطان که می خواهند شما را از قلعه آسمان یکتایی خارج کنند، گلوله های آتشین می بارد. در واقع هرگاه من ذهنی بخواهد با استفاده از الگوها و ابزارهای مختلفی همچون توقع، حرص، خشم و ملامت روی شما تأثیر مخرب گذاشته و به ذهن بکشاند، ابیات مولانا این شناسایی را به شما می دهند که هشیارانه فضا را باز کنید و واکنش نشان ندهید.

ای لولیان لالا، با لا پریده بالا  
وارسته زین هیولا، فارغ ز چون و چندی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۸

لولیان: جمع لولی به معنی سرمست، با نشاط

ای زیبارویان «لالا» که از طریق فضاگشایی و لا کردن من ذهنی و هرچیزی که ذهن نشان می دهد به فضای گشوده شده پریده اید، شما از شر هیولای من ذهنی رها شده و از چون و چندی ذهن فارغ و آسوده گشته اید. [اگر هنوز تبدیل به لولی شاد و شنگول نشده اید، بدانید که خاصیت ارتعاش شادی در شما وجود دارد اما من ذهنی با فضابندی اجازه بروز آن را به شما نمی دهد. بنابراین مرتب باید من ذهنی را «لا» کنید و همراه آن نشوید، زیرا محکوم به فناست.]



چونکه سرکه سرگی افزون کند  
پس شکر را واجب افزونی بود

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷

سرگی: ترشی

اگر من ذهنی از طریق ایجاد موج درد در جهان سرکه اضافه می کند، شما باید فضا را باز کنید تا شادی بی سبب به صورت شکر از فضای گشوده شده جاری شود و درد را کاهش دهد. [یک جنبه مردن نسبت به من ذهنی، کاهش درد است. ما باید به هم کمک کنیم تا از طریق فضاگشایی مشغول درمان دردهایی که با من ذهنی ساخته ایم، شویم.]

چون ز زنده مُرده بیرون می کند  
نفس زنده سوی مرگی می تند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

خداوند هر لحظه به وسیله قانون «قضا و کُن فکان» از هشیاری اصیل خودش که از جنس شادی است، مردگی و غم را بیرون می کند تا جنس اصلی خود را در همه چیز به معرض نمایش بگذارد، بنابراین آن قسمتی از انسان که به درد مرتعش شده و مقاومت دارد، دائماً به خودش ضرر می زند و نهایتاً خودش را نابود می کند. [بهتر است انسان هرچه زودتر با جدی نگرفتن من ذهنی و فکرهایش از آن جدا شود، وگرنه همراه با من ذهنی نیست و نابود خواهد شد.]

اندیشه‌ات جایی رود و آنکه تو را آنجا گشد  
 ز اندیشه بگذر چون قضا، پیشانه شو، پیشانه شو  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۱

اگر فکرهایت خارج از اراده و کنترل تو به سوی همانیدگی‌های مختلف می‌رود و تو را نیز به دنبال خود می‌کشاند،  
 در این صورت بنده من ذهنی هستی. این وضعیت درستی نیست، یک لحظه ساکت شو و به دنبال ذهنت نرو تا با  
 قضا یکی شوی و در راه رسیدن به منظور اصلی‌ات از آمدن به این جهان، پیش روی.

هر که را دیو از کریمان وا برد  
 بی گسش یابد، سرش را او خورد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵

دیو من ذهنی هر کس را که از محضر بزرگانی چون مولانا و کسانی که روی خود کار می‌کنند، دور سازد، در  
 این صورت او را تنها گیر آورده و از طریق بالا آوردن هیجان‌ات و فکرهاهای مخرب، گویی سر خردش را می‌خورد،  
 زندگی‌اش را می‌بلعد و به درد، مسئله و مانع تبدیل می‌کند.

یک بدست از جمع رفتن یک زمان  
مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

بدست: وجب

[ای انسان] این را خوب بدان، به اندازه یک وجب از جمع دوستان معنوی دور بودن و از ارتعاش قرین نیک خود را بی نصیب کردن، مکر شیطان یا همان نیروی همانندگی جهان است [که با ایجاد درد اجازه نمی دهد انسان از او جدا شده و به سوی خداوند برود]. [در اصل ما در من ذهنی زیر نفوذ شیطان هستیم. همین امر باعث می شود تا مرکزمان که از جنس جسم و درد است، هم جنس خود را جذب کند و به سمت درد و فضای همانندگی بیرون کشیده شود. همچنین کسی که روی خودش کار می کند، شیطان از طریق من ذهنی خودش یا اطرافیان به او حمله کرده و باعث می شود تا از گروه های معنوی جدا شود].

آن سلیمان، پیش جمله حاضرست  
لیک غیرت چشم‌بند و، ساحرست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۲

آن سلیمان که نماد خداوند است، دائماً نزد همگان حضور دارد اما تا زمانی که انسان از جنس من‌ذهنی باشد، از طریق همانیدگی‌ها ببیند و مشغول پریدن از فکری به فکر دیگر باشد، قانون غیرت زندگی چشم‌عدمش را می‌بندد و او را جادو می‌کند تا نتواند خداوند را ببیند و وارد دریای یکتایی شود. [قانون غیرت خداوند می‌گوید تا زمانی که فضای درونت را نگشایی و مرکزت را عدم‌کنی، نمی‌توانی خداوند را ببینی و به او زنده شوی.]

تا ز جهل و، خوابناکی و، فضول  
 او به پیش ما و، ما از وی ملول  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۳

فضول: بسیار یاوه‌گو  
 ملول: افسرده، اندوهگین  
 بنابراین خصوصیاتِ چون جهل و نادانی، فرو رفتن در خواب ذهن و زیاده‌گویی توسط من ذهنی باعث می‌شود،  
 تا درحالی که خداوند نزدیک ماست، ما او را نبینیم، حوصله‌مان از او سر برود و نهایتاً خسته و دلخور شویم.

آینه‌ت، دانی چرا غماز نیست؟  
 زآنکه زنگار از رخس ممتاز نیست  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴

آیا می‌دانی چرا آینه درونت اسرار و حقایق زندگی را نشان نمی‌دهد؟ برای این که براساس هشیاری جسمی  
 می‌بینی و هنوز زنگار همانیدگی‌ها را از روی آینه دلت پاک نکرده‌ای. [تنها با استمرار در فضاگشایی می‌توانی  
 زنگ همانیدگی را از آینه درونت پاک کنی.]

صلا رندان دگر باره، که آن شاه قمار آمد  
اگر تلبیس نو دارد، همان ست او که پار آمد

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۸

تلبیس: پوشاندن، فریب و خُده به کار بردن، پوشاندن حقیقت امری، روپوش  
پار: پارسال

مولانا در این بیت از رندان، آن‌هایی که با پاره کردن بند همانیدگی‌ها در این لحظه آزاد شده‌اند، دعوت می‌کند و می‌گوید فضای درون را در برابر اتفاق این لحظه بگشایید که آن شاه قمار یعنی خداوند آمده و می‌خواهد مرکزتان را عدم کند. گرچه در لباسی نو و به صورت وضعیت جدید در این لحظه خود را نشان داده، ولی او همان است که در روز است آمده بود. [پس این لحظه همان لحظه است است. هر چند افکار و بدن ما تغییر می‌کند اما این لحظه همیشه باقی است و در صدد این است تا با اتفاقات به ما پیغامی برساند که با فضاگشایی همانیدگی‌ها را در برابر خداوند ببازیم در غیر این صورت او همه را خواهد گرفت. چرا که او همیشه برنده است.]

ز رندان کیست این کاره؟ که پیش شاه خون خواره  
میان بندد دگر باره که اینک وقتِ کار آمد

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۸

این کاره: اهل عمل، اهل کار  
میان بستن: سخت پی انجام کاری بودن، کمر همت بستن

از میان رندان، انسان‌های عاشق و فضاگشا چه کسی اهل کار است تا پیش یگانه قمارباز قهار زندگی  
همانیدگی‌ها را ببازد؟ چه کسی حاضر است تا همانطور که در روز آلت متعهد شده، باز هم تلاش کند تا با  
شناسایی همانیدگی‌ها آن‌ها را در برابر شاه خون خواره یا خداوند بیاندازد و قربانی کند؟ و در این کار بدون اتلاف  
وقت هر لحظه با ابزار فضاگشایی و تعهد به مرکز عدم، با خداوند که در صدد ریختن خون همانیدگی‌هاست  
همکاری کند.



بیا ساقی سبک‌دستم، که من باری میان بستم  
به جان تو که تا هستم مرا عشق اختیار آمد

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۸

سبک‌دست: چابک‌دست، دست مبارک و خوش‌یمن

[انسان فضاگشا خطاب به زندگی می‌گوید] ای ساقی سبک‌دست و خوش‌یمن، بیا که من مرکز را عدم کرده و متعهد شده‌ام در این لحظه، که معادل است، دیگر همانیدگی‌ها را به مرکز راه ندهم. به جان تو سوگند می‌خورم تا زمانی که زنده هستم فقط عشق را انتخاب می‌کنم یعنی لحظه‌به‌لحظه فضا را باز کرده و با تو به وحدت می‌رسم.

پس ریاضت را به جان شو مشتری  
چون سپردی تن به خدمت، جان بری  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

[پس در عین حال که من ذهنی دردساز و مانع ساز داری که همیشه به دنبال خراب کردن زندگی خود و دیگران است] اگر زندگی خواست تا دید تو را تغییر دهد، سختی و درد هشیارانه را با جان و دل قبول کن. حتی اگر متوجه این تغییر نمی شوی، صبر داشته باش و در این راه بمان. وقتی متعهدانه و با فضاگشایی من ذهنی ات را در این مسیر ساکت کردی، در این صورت از گرفتار شدن در دام همانیدگی ها جان سالم به در می بری.

ور ریاضت آیدت بی اختیار  
سر بنه، شکرانه ده، ای کامیار  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

ای کامروا، اگر بدون انتخاب و اختیار تو زندگی سختی یا چالشی را در جهت شناسایی و انداختن همانیدگی ها برای پیش آورد، با من ذهنی شکایت نکن، بلکه فضا را باز کن و با انداختن سر من ذهنی شکرانه بده یعنی پیغام زندگی را دریافت کن و بدان که راه را درست نمی رفتی.

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن  
تو نکردی، او کشیدت ز امرِ کن

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸

هرگاه خداوند برایت سختی پیش آورد تا با کشیدن درد هشیارانۀ همانیدگی‌هایت را بیندازی، شکر کن. زیرا تو این ریاضت را به اختیار خودت انتخاب نکردی، بلکه خداوند از آن جایی که هر لحظه می‌خواهد به انسان‌ها کمک کند، تو را با امر «کن»، «بشو و می‌شود» به درد هشیارانۀ واداشته تا همانیدگی‌ها را از مرکزت برانی.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: فاطمه



خانم فرزانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۲ گنج حضور، بخش چهارم (۱)

مُرْتَضَىٰ رَا كَفْت رُوْزِي يَك عَنُود  
كُو ز تَعْظِيْمِ خَدَا اَكْه نَبُود

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۳

عَنُود: ستیزه‌گر، مُعاند

روزی یک من‌ذهنی ستیزه‌گر که هیچ درکی از عظمت و بزرگی خداوند نداشت، یعنی نمی‌دانست که این جهان و از جمله شخص او به وسیلهٔ عقل خدا یا زندگی اداره می‌شود، خطاب به کسی که هر لحظه رضا داشت و با فضاگشایی مرکزش را عدم کرده و از عقل و خرد فضای گشوده‌شده استفاده می‌کرد، برای امتحان گفت [در واقع این داستان گفت‌وگویی است بین من اصلی ما که رضا دارد و جنس خود را به‌عنوان زندگی شناسایی کرده‌است و من‌ذهنی ستیزه‌گر ما که درکی از بزرگی خداوند نداشت و با دلیل و برهان ذهنی در پی اثبات وجود خداوند است.]

بر سر بامی و قصری بس بلند  
حفظ حق را واقفی ای هوشمند؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۴

ای هشیار، اگر در بالای یک بام یا قصر بسیار بلند باشی، باز هم به قدرت حفظ‌کنندگی خداوند به همان اندازه که بر روی زمین ایستاده‌ای، اطمینان داری؟ یعنی حالت اطمینان تو به حفظ و یاری خدا در محل خطر و آرامش یکسان است؟ [در حقیقت من ذهنی ستیزه‌گر از من اصلی این سؤال را می‌کند که اگر تو از پایگاه شرف و یکی بودن با خداوند به ذهن و جدایی بیفتی، آیا می‌میری یا خداوند تو را حفظ می‌کند؟]

گفت: آری او حفیظ است و غنی  
هستی ما را ز طفلی و منی  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۵

انسان زنده‌شده به زندگی در پاسخ گفت: «بله، البته که خداوند بی‌نیاز از عقل من ذهنی است و ما را به‌عنوان هشیاری خالص و امتداد خودش از طفل بودن و منیت، یعنی عقل من ذهنی حفظ می‌کند، اما به شرطی که با فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان، هر لحظه با او یکی باشیم.»

چیست تعظیم خدا افراشتن؟  
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

تعظیم: بزرگداشت، به عظمتِ خداوند پی بردن

درک بزرگی خداوند، تسلیم و فضاگشایی چیست؟ این است که ما با خاموش کردن ذهن، عمیقاً بفهمیم این دید و عقل من ذهنی به درد نمی خورد و به جز درد، مسئله و خرابکاری نتیجه دیگری ندارد. بنابراین ما باید با عدم کردن مرکزمان و به کار بردن تدبیر خداوند، عقل جزویِ ذهن را خوار و کوچک کرده و با آهنگ زندگی پیش برویم.

چیست توحید خدا آموختن؟  
خویشتن را پیشِ واحد سوختن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ سوزاندن وجود موهوم من ذهنی با فضاگشایی در کوره یکتایی خداوند.  
[بنابراین برای درک یکتایی خداوند ما باید با فضاگشایی، مرکزمان را از همانیدگی‌ها خالی کرده و جنس خودمان را به‌عنوان امتداد زندگی شناسایی کنیم. یعنی اقرار کنیم که ما من ذهنی نیستیم و فقط یک هشیاری یا زندگی وجود دارد که ما هم با او یکی هستیم.]

(قرآن کریم، سوره توحید (اخلاص) (۱۱۲)، آیه ۱)  
«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.»  
«بگو: اوست خدای یکتا»



گر همی خواهی که بفروزی چو روز  
هستی همچون شب خود را بسوز  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

ای انسان، اگر می خواهی مثل روز روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی، در این صورت با فضاگشایی وجود موهومی من ذهنی ات را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند هستی بخش بسوزان.

گفت: خود را اندر افکن هین ز بام  
اعتمادی کن به حفظ حق تمام  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۶

آن من ذهنی ستیزه گر از روی شیطنت و غرض به انسان فضاگشا گفت: «حالا که خداوند تا این درجه حفظ کننده است و تو به حفاظت او ایمان داری، خود را از بالای این بام به پایین بیفکن و بر حفظ و حراست الهی اعتماد داشته باش.» [در واقع ما در من ذهنی برای اثبات وجود خدای توهمی، هر لحظه من اصلی مان را به عنوان امتداد زندگی مورد امتحان قرار می دهیم. در حالی که اگر ما با فضاگشایی از بزرگی خدا آگاه شویم، می فهمیم در حقیقت این امتحان کننده که من ذهنی ماست اصلاً نباید وجود داشته باشد.]

تا یقین گردد مرا ایقان تو  
واعتماد خوب با برهان تو  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷

ایقان: اعتماد، باور، یقین  
تا بر من ثابت شود که تو به حفاظتِ خداوند یقین داری و اعتقادات بر این امر، کامل و درست است.

پس امیرش گفت: خامش کن، برو  
تا نگردد جانت زین جرأت گرو  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۸

انسان زنده شده به زندگی در پاسخ گفت: به این صحبت‌های ذهنی پایان بده و راحت را بگیر و برو تا این گستاخیات که جرأت می‌کنی به جای فضاگشایی و استفاده از خرد زندگی با عقل من ذهنی حرف بزنی، به قیمت جانت تمام نشود، یعنی هشیاری حضورت در ذهن نمیرد. [به عبارتی یقین و اعتقاد و برهان من ذهنی همه خرافات بوده و از جنس ذهن است و اعتماد کردن به حفظ حق براساس سبب‌سازی ذهن توهمی بیش نیست.]

قوم دیگر می‌شناسم ز اولیا  
 که دهانشان بسته باشد از دعا  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۰

[مولانا می‌گوید:] قوم دیگری از اولیا را می‌شناسم که دهانشان از دعا بسته است. یعنی با فضاگشایی و مرکز  
 عدم، نسبت به آن چه قضا تعیین می‌کند رضا دارند و برای دفع آن قضا دعا نمی‌کنند.

از رضا که هست رام آن کرام  
 جستن دفع قضایشان شد حرام  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۱

کرام: جمع کریم، به معنی بزرگوار، بخشنده، جوانمرد  
 از آن جا که آن‌ها به مقام رضا رسیده‌اند، یعنی می‌دانند تنها رضاست که آن‌ها را از چنگ قضای الهی می‌رهاند،  
 بنابراین نه تنها دعا کردن برای دفع قضا را بر خود حرام می‌دانند، بلکه با فضاگشایی ولو همراه با درد هشیارانه  
 باشد، به قضا تن درمی‌دهند تا پیغام آن را دریافت کنند. [«رضا» یعنی من با توجه به اتفاق این لحظه بدون  
 قضاوت و مقاومت، اشتباهم را شناسایی کرده و تصحیح می‌کنم.]

در قضا ذوقی همی بینند خاص  
 کفرشان آید طلب کردن خلاص  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۲

آن‌ها با فضاگشایی در برابر قضای الهی چنان ذوق و لذتی را تجربه می‌کنند که دعا کردن برای رهایی از آن قضا را برابر با کفر نسبت به خداوند می‌دانند. [در واقع «قضا» فکر و طرح خداوند برای زنده کردن ما به بی‌نهایت خودش است. بنابراین ما باید در برابر هر چیزی که الآن اتفاق می‌افتد ولو به‌نظر ذهنمان غلط باشد، رضا داشته و فضاگشایی کنیم تا پیغام زندگی را گرفته و خودمان را تغییر دهیم.]

حُسنِ ظَنّی بر دل ایشان گشود  
 که نپوشند از غمی جامه کبود  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۳

خداوند بر دل اولیا یعنی کسانی که در برابر قضای الهی رضا داشته و فضاگشایی می‌کنند فکر زیبا و خردمندانه‌ای جاری می‌کند، به طوری که می‌دانند زندگی با به‌وجود آوردن هر قضا در حال گشودن دل آن‌هاست، بنابراین در غم حاصل از کم شدن همانیدگی‌ها جامه تیره به تن نکرده و عزا نمی‌گیرند.

کی رسد مر بنده را که با خدا  
آزمایش پیش آرد زابتلا؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۹

بندهٔ حقیر چگونه ممکن است شایستگی آن را داشته باشد که به خاطر مریضی ذهنی‌اش خداوند را امتحان کند؟

بنده را کی زهره باشد کز فُضول  
امتحانِ حق کند ای گیجِ گُل؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۰

فُضول: فضولی و گستاخی

ای من ذهنی نادان که در فکر و درد همانیدگی‌ها گم گشته‌ای و برحسب پندار کمال عقل خودت را بالاتر از عقل خدا یا زندگی می‌پنداری، بنده کی و به چه جرأتی می‌تواند از روی فضولی و گستاخی، خداوند را امتحان کند؟

آن، خدا را می‌رسد کو امتحان  
پیش آرد هر دمی با بندگان  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱

حق امتحان کردن، شایسته مقام خداوند است تا او هر لحظه بندگان خود را مورد امتحان قرار دهد.

تا به ما، ما را نماید آشکار  
که چه داریم از عقیده در سرار  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲

سرار: باطن، نهانخانه، دل یا مرکز انسان

تا خداوند از طریق این امتحان‌ها به ما آشکارا نشان دهد که در نهان‌خانه دلمان چه فکری داریم و مرکزمان از جنس چیست.

هیچ آدم گفت حق را که تو را  
امتحان کردم درین جرم و خطا؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳

آیا هیچ وقت حضرت آدم به خداوند گفت که من دانسته دچار خطا و لغزش شدم تا تو را امتحان کرده و نهایت  
فضاگشایی تو را ارزیابی کنم؟

تا بینم غایت حلمت شها  
آه، که را باشد مجال این؟ که را؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۴

حلم: بردباری، فضاگشایی  
[حضرت آدم بعد از ارتکاب جرم نگفت که] «ای پادشاه عالمیان، من تو را با این هدف امتحان کردم که نهایت  
فضاگشایی تو را نسبت به خطا و لغزشم ارزیابی کنم.» [سپس مولانا می گوید:] تأسف بر این اندیشه بد و مضر،  
آخر چه کسی جرأت امتحان کردن خدا را دارد؟ چه کسی؟

عقل تو از بس که آمد خیره‌سر  
هست عذرت از گناه تو بتر  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۵

[مولانا از زبان معشوق یا خداوند، خطاب به عاشق که من ذهنی دارد می‌گوید:] عقل من ذهنی تو از بس پندار  
کمال دارد و گستاخ است، عذرهای تو نیز بدتر از گناهت است، یعنی با وجودی که می‌دانی اشتباه کرده‌ای  
به جای عذرخواهی ادعا می‌کنی که برای امتحان کردن خدا آن اشتباه را مرتکب شدم.

آن که او افراشت سقف آسمان  
تو چه دانی کردن او را امتحان؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۶

تو چگونه می‌توانی با عقل من ذهنی‌ات آن خدایی را مورد امتحان قرار دهی که سقف آسمان بیرون را برافراشته  
و یک فضای بی‌نهایت در درون انسان به‌وجود آورده‌است تا از طریق او به خلاقیت پردازد و خلق کند؟



ای ندانسته تو شرّ و خیر را  
امتحان خود را کن، آنکه غیر را

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۷

ای کسی که با عقل من ذهنی قدرت تشخیص خیر و شر را نداری ولی می خواهی انسانی دیگر و حتی زندگی را امتحان کنی؛ اول بهتر است با فضاگشایی خودت را امتحان کنی که این لحظه از جنس زندگی هستی یا از جنس من ذهنی، بعد دیگری را. [در واقع خیر یعنی آن چیزی که از فضای گشوده شده می آید و شر آن چیزی است که از من ذهنی می آید. بنابراین ما باید هر لحظه با فضاگشایی خودمان را امتحان کنیم که انعکاس فکرهایمان از زندگی می آید یا از من ذهنی؟ و نتیجه اش در بیرون چیست؟]

امتحان خود چو کردی ای فلان  
فارغ آیی ز امتحانِ دیگران

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۸

ای انسان، در هر وضعیتی قرار داشته باشی، اگر خودت را امتحان کنی در این صورت دیگران را امتحان نخواهی کرد، زیرا با امتحان خودت می‌فهمی چه کسی هستی و از کجا آمده‌ای. درمی‌یابی مانند دانه شکر جنسیت خداگونه داری و می‌توانی به زندگی زنده شوی و بدین ترتیب امتحان مردم را رها می‌کنی. [سخت است اصلاً کاری به دیگران نداشته باشیم و هیچ‌کس را امتحان نکنیم و فقط خودمان را مورد امتحان قرار دهیم. اما باید بدانیم خدا هر لحظه ما را امتحان می‌کند و نباید وقت را در توهّم ذهن تلف کنیم. وقتی شروع به امتحان خود می‌کنیم عیب‌هایمان آشکار می‌شود و می‌بینیم چرا و چطور از دیگران بدمان می‌آید. می‌فهمیم کامل و بی‌نقص نیستیم و اگر کسی حالمان را بد می‌کند ایراد از ماست، زیرا آن جنس در ما وجود دارد؛ درست برخلاف پندار کمال من‌ذهنی که می‌گوید «آدمی بهتر از من پیدا نمی‌شود. آدم‌ها پر از ایرادند اما من به زندگی زنده شده‌ام و پر از عشق و سخاوت‌م!»، درحالی که زیر این ظاهر پر از کثافت است.]

چون بدانستی که شگردانه‌ای  
 پس بدانی کاهل شگرخانه‌ای  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۹


وقتی فضا را باز کردی و متوجه شدی که هیچ کس در بیرون به عنوان من ذهنی نمی تواند خودش را عوض کند، می فهمی دانه شکر هستی و امتداد خدا و از جنس اویی. به این هم پی می بری که اهل تون حمام ذهن نیستی و در فضای درد قرار نداری، بلکه اهل دریای یکتایی هستی و در شگرخانه فضای یکتایی مستقری که شکرها از آن جا می آید. [به بیان مولانا ایرادهایی که لحظه به لحظه به ذهن انسان می رسند در واقع مهمان هایی هستند که با خود پیغام آزادی آورده اند. انسانی که پیغام را دریافت می کند و به کار می برد از ذهن آزاد شده و می فهمد اهل شگرخانه است.]

با تشکر:  
 کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها  
 گوینده: فرزانه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**